



خليل الله معروفی

۲۰۲۴/۰۲/۰۵

تذکر:

مقاله ای، که در هیئت "داستان طنزی" نوشته شده و اینک از نظر مبارک خواننده عزیز و گرانقدر میگذرد، یادگار ششم نومبر ۲۰۰۸ این قلم است، که صفحات پورتال فاخر و فخیم "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" را سیاه کرده بود. مقاله را ازین خاطر در پورتال پرآوازه "افغان جرمن آنلاين" به نشر میسپارم، تا خوانندگان ارجمند ببینند، که این "قلم بشکسته" بعضاً طنز و داستان هم مینویسد. انتظار "شاباس" و "ای والله" - گفتن هیچکس را ندارم؛ فرموده "حافظ شیرازی" را تکرار میکنم، که:

"هرچه هست از قامت ناساز بی اندام ماست!!!"

کم ما و کرم خوانندگان و به اصطلاح عوام کابلی:

"ما کم کدیم، خدا زیات گنه!!!"

(خليل معروفی - جرمنی - اول فبروری ۲۰۲۴)

"سیاهی با سفیدی نقش بندد"**یادی از بیست قرن پیش****طنز**

پیره مردی باخدا بعد از یک روز جنجالی و پر کش و کوک به خواب میرود؛ به خوابی بس عمیق و شیرین. در اثنائی، که خواب است، خواب میبیند، که در قرن "چهل و یک" عیسوی به سر میبرد و جهان کاملاً دیگرگون است. میبیند، که انسانها به اعماق کهکشانشان راه یافته و کُرّات نهمار و بی شمار سماوی را زیر سیطره خویش درآورده اند. به چشم سر میبیند، که جهان جهانی دگر است، جهانی بسیار بزرگ، آنقدر بزرگ که زمین و ممین و آفتاب و مافتاب ما همه پیشش نی میزنند. میبیند، که انسان قرن "چهل و یک" کاملاً با انسانهای امروزی فرق دارد؛ رنگ پوست و موی و روی و پوز و چنه و کله و کاپوش همه از آدمهای امروزی فرق دارد. دیگر سیاه و سفید و زرد و بینی بلند و بینی پُچُق و ... وجود ندارند. همه پوستِ یکرنگ دارند، که مخلوطی ست از سیاه و سفید و زرد و سرخ و

آنچه در آن زمان مگر نیز به چشم سر مشاهده میشود اینست، که مردم دنیا هنوز هم به دو دسته تقسیم گردیده اند، یکی "زورآور" و دیگر "کمزور". "زورآوران" به عده بسیار قلیل اند، ولی چون خیلی آزمند و حگاک و ظالم و

جفایه‌ها هستند، همه چیز را در تسلط خویش درآورده و بر "کمزوران" بیچاره، که صدها بار از ایشان کثیرتر و انبوه‌تر هم میباشند، حکم میچلانند. میبیند، که:

یک "زورآور" جلو و قیزه و مهار و لگام صدها کمزور را گرفته و ایشان را به هر جایی، که دلش خواهد میبرد. و طرفه این، که "کمزوران" هم به مانند گوسپندان، طرفش تری‌تری سیل(سیر) میکنند و هرچه آن "ظالم چوچه خور" بگوید، همان را قبول همیکند؛ و اگر "آسیای بی‌آو" را هم بر فرقشان بچرخاند، چُلُل نمیکنند و چیزی نمیگویند.

باز میبیند، که:

دنیا دیگر متشکل از ممالک و کشورها نیست، بلکه انسان از برکت پیشرفتهای عجیب و غریب علوم و ساینس و صنعت و تکنالوژی، قادر گشته، که کرات بی‌شمار سماوی را تسخیر کند و هر کره سماوی گویا حکم یک "کشور" و "مملکت" را پیدا کرده است.

پیره مرد مگر میبیند، که:

افغانها از جای خود نجیبیده، چراغ آبائی خود را روشن نگه داشته و دو دسته همان افغانستان خود را به اصطلاح عامیانه کابلی، "چر و بو زده ماکم گرفته اند!!!"

میبیند، که به قدرت خدا دوباره "جوان" گشته و در صنف دوازدهم الف "لیسه حبیبیه" نشسته است؛ با همصنّفیهای شوخ و شنگ. بچه و دختر به مانند "کچری قروت" یکجایند و این طور نیست، که مکاتب دختران جدا باشد و مکاتب بچه‌ها جدا. میبیند، که ساعت تاریخ است و معلم تاریخ آمده و از تاریخ قرن ۲۱ سخن همیگوید؛ و میگوید: «بچه‌های گلم!

امروز باز در باره زمین و مردم زمین گپ میزنیم و به رویدادی نظر می‌اندازیم، که از آن بیست قرن تمام؛ یعنی دوهزار سال میگذرد.»

میگوید، که:

در آن زمان، یک صد و هشتاد و هشت کشور بر روی کره ارض وجود داشتند. ممالک به خرد و خردتر و خردترین و بزرگ و بزرگتر و بزرگترین، ضعیف و ضعیفتر و ضعیفترین و قوی و قویتر و قویترین، تقسیم شده بودند. در بین این همه ممالک خرد و بزرگ و زورآور و کمزور کره خاکی، مگر کشوری بود بسیار ظالم و سفاک و جبار و خداناترس، که کاکه‌های کابلی برایش ترکیب "گشنه پرزور" را ساخته بودند. این کشور "بی‌پدر" لامذهب، که سر ممالک دیگر یکرنگ زور میچلاند، به نام "اتازونی" یاد میشد و میگفتند، که این نام را فرانسویان بر آن گذاشته بودند.

مردم "اتازونی" در آن زمان متشکل بودند از "سفید" و "سیاه". "سفیدان"، که همه چیز را قپیده و در ید قدرت خود آورده بودند، بر "سیاهان" بیچاره تا میتوانستند، ظلم روا میداشتند. یک خانه بزرگ و قشنگ برای "حاکم" خود ساخته بودند، که عیناً مثل "تخم مرغ" سفید بود. و نام آن را White House یعنی "قصر سفید" مانده بودند، که به لفظ ایرانیان "کاخ سفید" میشود. و «میدانین بجایم، که چرا نامشه "قصر سفید" مانده بُدَن؟؟؟ به

د پانو شمیره: له 2 تر6

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلپکنی د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولئ

خاطر ازی، که به همه بُفامانن، که تنا یک "حاکم سفید" میتانه ده اونجه با آل و عیال و چوچ و پوچ خود زندگی کنه و از همونجه سر مردم پاچائی بچلانه. بال سیاههای بیچاره میسوخت، آگه از سایه دیوالش هم تیر میشدن.» معلم تاریخ بعد از طرح موضوعات عمومی، مکئی معنی دار کرده با زبان ادبی تر ادامه میدهد:

«بچایم! بیائین، که از عمومیات بگذریم و کمی مشخصتر گپ بزیم. مه یک روز تاریخی همی کشور "اتازونی" ره انتخاب کده و در باریش گپ میزنم. خوب گوش کنین و هُش تانه بگیری!»

بچه ها، که از تشریحات استادانه استاد تاریخ لذت میبرند، گوئی همه چشم شده اند و گوش، با توجه کامل به سخنان استاد گوش میدهند. استاد میگوید:

«دقیقاً بیست قرن پیش – بلی بیست قرن پیش – از امروز در همین کشور ظالم "اتازونی" انتخابات صورت میگیرد و از "سیاه" و "سفید" خواسته میشود، که به پای صندوقهای رأی رفته و حاکم خود را برگزینند.» بعد با همان فصاحت ادبی پیش میرود :

«قسمی، که گفتم خلق خدا درین کشور به حساب "رنگ" از هم فرق گردیده و به دو دسته تقسیم شده بودند؛ یکی دسته "سفید" و دیگر دسته "سیاه". "سیاهان" بدین عقیده بودند، که بهترین و معمول ترین و شایع ترین و حتی طبیعی ترین رنگ در جهان، رنگ "سیاه" است، و دلیل آورده میگفتند، چون همیشه نصف کره زمین تاریک و در تسلط شب میماند؛ و "تاریک" یعنی "سیاه". و بعد کمی شاعرانه تر شده "حسن تعلیل" کرده و میگفتند، که از همین خاطر خداوند ما را قبل از "قوم یهود"، برگزیده و رنگ ما را "سیاه" آفریده است. و چون از "سیاه بودن" خود نه تنها بدی ندیده ایم، بلکه بدان افتخار هم میکنیم، ازین خاطر به "رنگ" خود وفادار میمانیم و همان کاندید "سیاه" را برمیگزینیم.»

سیاهان همه جوقة جوقة و پشت سر هم، میروند و رأی خود را بدون چون و چرا و به اصطلاح ادباء و فضلاء، "بلااستثناء" به همان کاندید "سیاهپوست" مینویسند.

اما "سفیدپوستان" چه میکنند؟؟؟ سفیدپوستان هم، که از کارورائی "همرنگان" خود به ستوه آمد بودند، گفتند دیگر بس است. دل ما ازین قدر "سفید" به کلی "سیاه" شده، میرویم و به همان کاندیدای "سیاهپوست" رأی داده و او را به حیث "حاکم" خود انتخاب مینمائیم!!!

"سیاهان" و "سفیدان" گویا از خاستگاههای متفاوت، به عین نتیجه میرسند، که این بار باید یک نفر "سیاه" را به حیث "حاکم" و به فرموده مرحوم "میر غلام محمد غبار"، به حیث "حکمران" خود انتخاب کنند.

هر دو دسته میگفتند، که ما تاریخ بیست و پنج قرن پیش جهان را دقیقاً مطالعه کرده ایم و میدانیم که همین "سفیدان" اروپائی از فواصل هزاران فرسنگ و فرسخ و گروه و مایل و کیلومتر، چشم به دنیای کهن ولی ثروتمند دوختند و چند صد سال، مردم بیچاره آسیا و افریقا را در زنجیر استعمار پیچیدند و تا توانستند شیر و شربت جانشان را نوش جان کردند؛ ببخشید "نوش جان نکردند"، بلکه "زهر و زقوم خود کردند"!!!

این، که سیاهان بدین نتیجه رسیده بودند، جای تعجبی نیست، اما جای حیرت است، که چرا "سفیدان" بیایند و یک نفر "سیاه" را به حکمرانی خود نصب نمایند؟؟؟

د پانو شمیره: له 3 تر6

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پټه له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلپکني د لیکنيزې بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په څير و لولئ

تعدادی از "سفیدان"، که از کارروائیهای همرنگان "رخسار پریده"⁽¹⁾ خود به ستوه آمده بودند، ولی دلشان به حال آن بدبختان میسوخت، گفتند: **گذشت آنچه گذشت** و بعد همان مثل بیحد مشهور کابلی را به یاد آوردند، که **"گذشته ره صلوات، آینده ره احتیاط"**. گفتند از همه مظلوم و اجحاف و تعدی و جفائی، که بر جهان رفته، چشم باید پوشید. گفتند؛ بلی راه دگری نمیماند، جز این که از **"اغماض"** کار گرفته و چشمهای خود را ببندیم. همین که چشمان خود را بستند، دنیا و مافیها در نظرشان تاریک و **"سیاه"** گردید. گفتند، یا للعجب، این را باید به فال نیک گرفته و در عمل پیاده نمائیم. این بار میرویم و آن **"سیاه"** را برمیگزینیم. و با زبان ادبی و نه با زبان گفتاری، گفتند:

«ما از دست "سفیدها" بسیار رنج کشیده ایم. کدام بدبختی یی نبود، که از دست همین سفیدان بر ما و دنیا نیامده باشد، پس این "سرمه سفید" را بار دیگر نمی آزمائیم. این بار میرویم و "سیاه" را انتخاب میکنیم، که تشریف فرمای همان "خانه سفید" و "قصر سفید" و "کاخ سفید" گردد، تا تنوعی به میان آید، که از قدیم و ندیم گفته اند:

سیاهی با سفیدی نقش بندد!

گفتند: **"سفید"** و **"سفید"** باهم جور نمی آیند. آخر مگر کدام نقاش ساده دل و لوده ای را دیده باشید، که روی پرده **"سفید"** با رنگ **"سفید"** رسم کند. اگر **"سفید"** و **"سفید"** را باهم بیامیزیم، همه چیز **"سفید"** گردیده و مثل این میشود، که **"دام"** همرنگ **"زمین"** شود و ما همه گرفتار آئیم. و بعد همان بیت مشهور را، که از شاعر دریگوی هندوستان دوره مغولی به یادگار مانده، به یاد آوردند، که:

حُسن سبزی به خط سبز مرا کرد اسیر

دام همرنگ زمین بود، گرفتار شدم

شاعر، که **"اسیر"** بتی سبزرخسار خال سیاه گردیده بود، **"حسن تعلیل"**ی تراشیده فرمود:

«چون "دام" همرنگ "زمین" بود، گرفتار گشتم!!!»

بعد شاعر چیره دست و سخندانی، که از جزالت و شیرینی این بیت به وجد آمده بود، آمد و گفت:

«اگر تخلص سراینده این بیت، **"اسیر"** میبود، دیگر قلم را بشکسته و دفتر شعریم را در آب می انداختم.»

معلم صاحب باز مکئی معنی دار کرده و ادامه میدهد:

«در میان **"سفیدان"** مگر افراد بسیاری بودند، که غم دنیا را **"پشم"** دانسته میگفتند:

رقم سفید و سیاه من به زمین فتاده نگاه من

خجلم ز نام غفور تو چه من و چه قدر گناه من

¹ - به استناد فلمهای کابوایی، **"رخسار پریده"** اصطلاحی ست، که اپاچیها و سرخپوستان، نثار **"سفیدپوستان"** میکردند. این ترکیب در اصطلاح المانی به شکل **Bleichgesicht** و جمعش **Bleichgesichter** استعمال میگردد.

یعنی: «اگر سیاه باشیم و یا سفید، اگر گنهگار باشیم و یا بی گناه، اگر مرتکب ثواب گردیم و یا مرتکب گناه، ... در هر صورت سرافکنده ایم، که هیچ کاری از دست ما ساخته نیست. وقتی نام "غفور" ترا میشنویم، خجالت میکشیم، که ما چه باشیم و گناه ما چه باشد!!! بگذار گنهکاران هر قدر گناه میکنند، بکنند، چون خداوند بخشاینده و به اصطلاح کابلی ما، "بخشنده" است»

استاد تاریخ، که بدینجا میرسد، میگوید:

ببخشید، که بسیار حاشیه رفتم و از مطلب دور گشتیم. برگردیم به سر اصل مسأله؛ و بعد می افزاید:

«این مردم اتازونی آنقدر از دنیا و کشور خود بی خبر و ناآگاه بودند، که فکر میکردند، با تغییر "حاکم" - که وی را "رئیس جمهور" و President مینامیدند - کارها نیز تغییر میپذیرند. اینها در نیافته بودند، که دو حزب مشهور اتازونی، فقط به "نام" از هم فرق میشدند و دیگر فرقی بین شان وجود نداشت. آخر باید آدم بسیار ساده لوح باشد، که بگوید، با تغییر حکومت از حزب "جمهوریخواه" به حزب "دموکرات"، سیاست هم تغییر میکند. ایشان خبر نداشتند، که سیستم "اقتصادی - سیاسی" این کشور و نظام کلی بی، که بر این کشور حکم میچلاند و به اصطلاح جدیدخیالان، "حکمفرما" بود، "باید"ها و "نباید"ها را تعیین میکرد و حکم مینمود، که چه باید بشود و چه نباید بشود. بیچاره ها نمیدانستند، که تغییر دانه های سطرنج، بر سیستم هیچ اثری وارد نمیکند. آن سیاستمداری، که در رأس کار آمد، مثل آنست، که در کان نمک بیفتد، که حتماً نمک میگردد. راه دیگری نمیتوانست متصور باشد....»

معلم صاحب نفسی تازه کرده و ادامه میدهد:

«طرفه این، که مردم جهان هم فکر میکردند، که با تغییر مهره رأس آن کشور زورآور، کار جهان مسیر دیگری را خواهد پیمود. حتی مردمی در یکی از کشورها، که خود را "ایرانی" مینامیدند، از تشابه لفظی نام آن "کاندید برنده" و "حاکم منتخب" و به اصطلاح انگلیسی President Elect که "اوباما" نام داشت، استفاده کرده و در حالی، که آب از کنج دهانشان، شرشر سر میکرد، گفتند:

"او با ما"ست؛ او با ما"ست، یعنی آن "حاکم منتخب"، دیگر همراه ماست!!! این بیچارگان فکر میکردند، که وقتی "حاکم کهنه" برود و آن "حاکم نو قاغذیچ" و به گفته خودشان "مسلمان" بیاید، حتماً گوشه چشمی به "رژیم کربلایی" کرده و دنیای آن سرزمین "روضه و ماتم"، گل و گلزار خواهد گشت!!!»

همین، که پیره مرد بدینجا میرسد، از خواب بیدار گردیده و میبیند، که در کابلجان - در قلب افغانستان - است؛ با همه شورماشور و غوغایش و همه آلام و نابسامانیهایش، که دامن مردم مظلوم آن دیار را گرفته و خواب راحت را بر ایشان حرام گردانیده است. (تمت بالخیر)

(خلیل الله معروفی - برلین - ۶ نومبر ۲۰۰۸)

د پانو شمیره: له 5 تر 6

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de یادونه: دلیکنی دلیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ

"سپاهی با سفیدی نقش بندد"

Maroofi_k_siyaahi_baa_safeedi_naqsh_bandad.pdf

د پانو شمیره: له 6 تر 6

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلپکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په ځیر و لولئ